



دانشگاه در ایران و مناقشات فکری

فقی آزاد ارمکی*

دانشگاه در ایران، با تاسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ پا به عرصه وجود گذاشته است؛ پس از آن و در طول سال‌ها، دانشگاه‌های دیگری در تهران، مراکز استان‌ها و بیشتر شهرها تاسیس شده‌اند و توسعه یافته‌اند. اساساً حیات علم و دانش در ایران با شکل‌گیری نظام‌های اجتماعی و تحولات عمده آن‌ها در طول زمان، تقارن داشته و دارد. در عصر قاجار، دولت‌ها و افراد علاقه‌مند به علم و دانش مانند امیرکبیر، مراکز آموزشی مدرنی تاسیس کردند. ایرانیان ملتی با فرهنگ و اهل علم و دانش‌اند. آنان همواره ضمن محترم داشتن دانشمندان، در صورت وجود شرایط مناسب خود نیز در علم‌اندوزی تلاش کرده‌اند. از این رو مردم ایران، اعم از طبقات پایین، متوسط یا بالا، همیشه یکی از راه‌های اثرگذاری بر جامعه و تحرک اجتماعی از موقعیت فروتر به موقعیت فراتر را کسب دانش و سواد می‌دانسته‌اند. به همین دلیل در سده اخیر، بیشترین تلاش ایرانیان مصروف علم و دانش‌اندوزی شده است. یکی از بازارهای پر مشتری ایران، بازار دانش‌اندوزی و طی مدارج عالی‌ه تحصیلی است. در حال حاضر، هر خانواده‌ای حداقل یک نفر تحصیل‌کرده دارد. نکته جالب این‌جاست که اگر در گذشته سوادآموزی و تحصیل، مخصوص مردم طبقات بالا و متوسط بود، امروز مردم طبقه پایین در این زمینه بیش از دیگران تلاش می‌کنند زیرا یکی از بهترین راه‌های تغییر موقعیت ارتقاء اجتماعی و رشد و ترقی، کسب مدارج بالاتر تحصیلی است. البته توجه افراطی به تحصیل و نمود آن در قالب مدرک‌گرایی، موجب شده است کسب دانش اثر ارتقایی خود را از دست بدهد و بیشتر به تغییر در ساختار فرهنگی (نگرشی و مصرفی) بینجامد. افراد دارای تحصیلات بالاتر به همان مشاغلی اشتغال دارند که قبل از کسب مدرک نیز می‌توانستند در اختیار بگیرند. در نتیجه، تغییر نگرش و تغییر فرهنگ، تبدیل به کارکرد پنهان فرآیند دانش‌اندوزی شده است.

جایگاه دانشگاه در فرآیند اندیشه‌ورزی و مدنیت ایرانی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، باید بدانیم دانشگاه از لحاظ اجتماعی در چه زمانی در ایران تاسیس شده است. آیا می‌توان تاسیس دانشگاه در ایران را یکی از اصلی‌ترین نشانه‌های شروع فرآیند نوسازی فرهنگی و اجتماعی و تحقق مدرنیته در ایران دانست؟ یا این‌که شاخص‌ها و نشانه‌های دیگری چون تاسیس ارتش مدرن، وارد شدن اولین توپ جنگی، نگارش اولین کتاب و چاپ آن در ایران، اولین سفر رجل ایرانی به غرب، نگارش اولین مکاتبات به سبک جدید اداری، به کارگیری اولین زنان در مشاغل جدید، صدور اولین بخش‌نامه دولتی برای تاسیس راه شوسه، تاسیس اولین نهاد مدنی، اولین ملاقات رجال و دولتمردان با مردم برای پاسخگویی به مشکلات و اعتراضات، اولین اقدام برای دفاع قانونی از حق مظلومان، اولین تلاش برای نگارش قانون و دفاع از حیات قانونی جامعه، تلاش برای تشکیل دولت مقتدر و... باید مورد توجه قرار گیرند؟ ممکن است هر یک از این اتفاقات به شکلی در تعیین اولین زمان نوسازی در ایران موثر باشند یا ترکیبی از آن‌ها در این امر دخالت داشته باشند. تاکنون، بحث‌های متعددی درباره نقطه شروع مدرنیته ایرانی صورت گرفته است. تاسیس دولت صفویه، اقدامات مدنی در عصر قاجاریه و تاسیس دولت مدرن در عصر پهلوی، سه دوره متفاوتی است که در باب شروع تجدد در ایران مورد بررسی قرار گرفته‌اند. بسته به این‌که چه معنایی از تجدد در ایران را مراد کنیم، می‌توان یکی از این سه تعبیر و نقطه آغاز را پذیرفت. ما در این نوشتار برای تعیین آغاز تجدد در ایران، بیش از آن‌که به عوامل سیاسی، اقتصادی و نظامی توجه داشته باشیم، به عوامل فرهنگی، انسانی و فکری نظر داریم. شاید بهتر باشد به جای تاکید بیشتر بر نقش و سهم دولت جدید در تجدد ایرانی، بر نقش مدرسه علوم سیاسی، دارالفنون و دانشگاه تهران توجه کنیم.

به عبارت دیگر، تصور من بر این است که تجدد ایرانی به طور دقیق و موثر از زمانی شروع شد که تاسیس نهادهای جدید آموزشی در ایران مورد توجه قرار گرفت. مدرسه علوم سیاسی با هدف تربیت نماینده سیاسی (دیپلمات)، دارالفنون با هدف وارد کردن فنون و دانش‌های جدید به کشور و دانشگاه تهران برای تربیت متخصص و شهروند راه‌اندازی شدند. با توجه به اهداف این سه موسسه، می‌توان فهمید مدعیان نوسازی کشور در سطح ساختاری، به اهمیت اندیشه مدرن، نیروی انسانی دانش‌آموخته و آشنا به جهان جدید و فضاهای فکری و اندیشه‌ای نو توجه داشته‌اند. امیرکبیر، بهار، فروغی، حکمت و بسیاری از رجال و روشنفکران ایرانی، مدعی تاسیس نهاد جدید علم در ایران بوده‌اند، اما نکته‌ای که این افراد کمتر به آن توجه کرده‌اند، بی‌ارتباطی دانش جدید

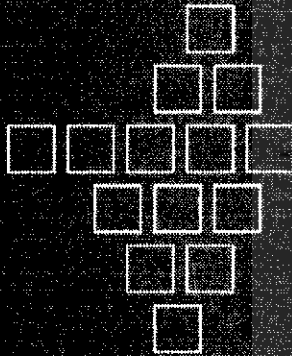
با دانش قدیم است. از نظر آن‌ها ما ضمن این که برای ساختن مادی جامعه نیازمند وارد کردن علوم جدید از قبیل فیزیک، شیمی، ریاضیات، طب، دانش فنی و مهندسی بودیم، به دانش انسانی اسلامی نیز نیاز داشتیم تا انسان ایرانی به لحاظ اخلاقی و دینی دچار مشکل نشود. از این رو در هر سه موسسه مذکور، ابتدا به تاسیس واحدهای آموزشی مرتبط با علوم اخلاقی، الهی، تاریخی، جغرافیایی و ادبی اقدام کردند و سپس، تاسیس و گسترش دیگر علوم را مورد توجه قرار دادند. در دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی بدون کمترین چالش و مناقشه‌ای، ابتدا از دانشمندان دینی که توانایی تدریس در دروس تاریخ، ادبیات، جغرافیه، فقه، دین و حقوق اسلامی را داشتند، دعوت به عمل آمد و پس از آن از معلمان و استادان خارجی برای تدریس علوم تجربی و فنی و مهندسی دعوت شد. نزاع اصلی در آن زمان در این سطح بود که این استادان از کدام کشور (بلژیک، انگلیس، روسیه، فرانسه یا آلمان) دعوت شوند.

تاسیس دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی نتوانست اندیشه تجددخواهی را در ایران مفهوم‌سازی کند. در مقابل، این دو موسسه در بدو امر دچار میرایی شدند و اکنون جز کالبدی از آن‌ها باقی نمانده است؛ مرکز دارالفنون در حال حاضر قرار است موزه یا مدرسه یا محل گفت‌وگوی علمی شود. از مدرسه علوم سیاسی هم خبری نیست و به دانشکده حقوق و علوم سیاسی تبدیل شده است. اما در این میان، موسسه سوم شروع جانانه‌ای داشت و ماندگار شد. دانشگاه تهران به دلیل این که در موقعیتی خوب و دوره‌ای مناسب آغاز به کار کرد، توانست مرکز تحولات علمی و سیاسی شود. مرکز علمی، از آن رو که دیگر دانشگاه‌ها کم و بیش با الگو قرار دادن آن تاسیس شدند و مرکز سیاسی، به این دلیل که حتی امروز هم دانشگاه تهران مرکز تشکیل نماز جمعه حضور رئیس‌جمهور، تحولات دانشجویی و بسیاری از حوادث تلخ و شیرین در پردیس دانشگاه، خوابگاه کلاس‌ها و ادارات تابعه است. دانشگاه تهران محل وقوع بسیاری از حوادث بزرگ است که پژوهش در باب آن‌ها مفید خواهد بود. فرصت را مغتنم می‌شمردم و در همین مجال، به معاونت پژوهشی دانشگاه تهران پیشنهاد می‌کنم برای شناسایی سابقه دانشگاه

مدعیان نوسازی کشور در سطح ساختاری، به اهمیت اندیشه مدرن، نیروی انسانی دانش‌آموخته و آشنا به جهان جدید و فضاهای فکری و اندیشه‌ای نو توجه داشته‌اند. اما نکته‌ای که این افراد کمتر به آن توجه کرده‌اند، بی‌ارتباطی دانش جدید با دانش قدیم است.

تهران و نقشی که در توسعه کشور به لحاظ علمی، فنی، اجتماعی و سیاسی داشته است، گروهی پژوهشی تشکیل دهد.

با این وجود، چند سوال عمده حائز اهمیت است: سهم دانشگاه به طور عام و دانشگاه تهران به طور خاص در جریانان فکری مدرن ایرانی چیست؟ آیا بسیاری از جریانان فکری ایران، دست‌کم در بدو امر، از دانشگاه تهران برخاسته‌اند؟ آیا در دیگر دانشگاه‌های دنیا نیز متفکران بزرگ و اثرگذار، جریان‌سازی خود را از دانشگاه آغاز کرده‌اند یا این که بحث و گفت‌وگوی آن‌ها به دانشگاه وارد شده و مورد توجه قرار گرفته است؟ آیا اساساً دانشگاه برای ایجاد فضای فرهنگی و فکری ایجاد شده است یا این که وظیفه و هدفی دیگر دارد؟ کدام‌یک از اهداف دانشگاه در شرایط عادی مهم‌تر است؟ برای پاسخ دادن به این سوالات، لازم است ابتدا کمی در مورد سرنوشت دانشگاه در غرب و سپس دانشگاه در ایران تأمل کنیم. دانشگاه در غرب، در عصر جدید برای تولید اندیشه و تربیت متخصص ایجاد شد و در کنار صنعت، دولت و نظام اجتماعی فعالیت کرده است. از این رو کارهایی که در دانشگاه‌ها انجام می‌شود، با نیازهای مطرح در جامعه به معنای کلی آن مرتبط است. چنین نیست که دانشگاه بدون توجه به جامعه، امکان زیست داشته باشد و جامعه نیز نیازی به دانشگاه و دانشمندان نداشته باشد. آنچه به دانشگاه‌های کشوری مانند آمریکا حیات می‌بخشد، پیوستگی آن‌ها با بخش خصوصی یا خصوصی بودن آن‌هاست. دانشگاه در صورت عدم جذب دانشجو و



جلب مشارکت صاحبان ثروت و تصمیم گیران و تصمیم سازان، دچار مشکل خواهد شد. به همین سبب تغییر سیاست‌ها و روش‌ها و نظام‌های آموزشی بر اساس نیازها و خواست بازار صورت می‌گیرد. آیا دانشگاه در ایران نیز این‌گونه است؟ به نظر می‌رسد حضور بیش از اندازه دولت در دانشگاه‌های کشور موجب شده است میان دانشگاه و بازار ارتباطی طبیعی شکل نگیرد. اگر ارتباطی هم در کار باشد، از طریق دولت پیگیری می‌شود. به عبارت دیگر، دولت، سیاستگذار، برنامه‌ریز و تامین‌کننده بودجه دانشگاه‌ها و تنظیم‌کننده رابطه آن‌ها با بازار و نیازهای جامعه است. منظور از دولت، افراد بروکراتی است که در نظام اداری بر اساس مجموعه‌ای از آیین‌نامه‌ها به نظارت، سیاستگذاری و فرماندهی به دانشگاه‌ها اقدام می‌کنند؛ دیوان‌سالارانی که اغلب به سرعت در اعمال روش‌ها و سیاست‌های اداری حرفه‌ای می‌شوند و امکانی برای تغییر طبیعی و مرتبط با نیازهای جامعه برای دانشگاه فراهم نمی‌کنند. ایشان وقتی تن به تغییر می‌دهند که فشارهای بسیاری از درون و بیرون دانشگاه شکل گرفته باشد.

به عنوان مثال، در شرایط بعد از انقلاب فرهنگی به طور متمرکز، زیر نظر ستاد انقلاب فرهنگی تلاش شد برنامه‌ریزی جامع و متمرکزی برای رشته‌های متعدد نظام آموزشی صورت گیرد. کمیته‌های مختلفی با حضور استادان دانشگاه‌ها و برخی جوزویان شکل گرفت و نهایتاً قبل از بازگشایی دانشگاه‌ها برنامه‌هایی تصویب شد و بر اساس آن‌ها، دانشگاه با حضور استاد و دانشجو و کارمند کار خود را از سر گرفت. از آن زمان تا چندی پیش، تلاش بسیاری شده است آن برنامه‌های مصوب اجرا شوند و با گزینش استادان، دانشجویان، مدیران و نیز به وسیله کتب تالیفی سازمان سمت و وضع برخی دروس عمومی، ضمانت اجرایی بیابند. در نهایت، بر اساس فشارهایی که از درون نظام دانشگاهی وارد شد، ضرورت تغییر در برنامه جامع و متمرکز، مطرح شد و آیین‌نامه‌های جدیدی تدوین شدند. با پیش‌بینی بیست درصد امکان تغییر از طرف گروه‌های آموزشی در دانشگاه‌هایی که دارای هیات ممیزه بودند شانس برای نفس کشیدن و امکانی برای ورود تجربه‌های جدید آموزشی و پژوهشی فراهم شد. البته این بیست درصد دردی را از گیسیت

هم تحت کنترل و مراقبت و نظارت باشند با همان میزان که از قدرت و توانایی دانشمندان کشور در تعیین سیاست‌های کاری‌شان کاسته شود، ضعف و ناتوانی بر جامعه مستولی خواهد شد. اما نکته اصلی این‌جاست که در صورت بروز بحران و مشکل اجتماعی و سیاسی یا جنگ با بیگانه، همه جامعه از ناتوانی رنج خواهد برد. آیا به گاه حادثه، داشتن مردمی آگاه و آشنا به وظایف با حضور دانشمندان و متخصصانی درد آشنا بهتر است یا مردمی تحت اختیار، ناتوان و ناآشنا به وظایف (به فرض این‌که بتوان کسی را در اختیار گرفت)؟

با نگاهی اجمالی به وضعیت دانشگاه‌ها در کشورهای توسعه یافته می‌توان مدعی شد دانشگاه، مرکزی برای دانش، تفکر، تربیت متخصص و آموزش مهارت‌های مورد نیاز زندگی بهتر و بهره‌گیری از امکانات موجود در جهان معاصر است. مراکزی را که برای کسب قدرت اندیشه می‌ورزند، نمی‌توان دانشگاه نامید. این مراکز را بیشتر باید حزب، گروه ذی‌نفع یا اجتماعی سیاسی نام نهاد. دانشگاه، محل سرنوشت کردن یک گروه و روی کار آوردن گروه دیگر نیست. دانشگاه، محل فکر و اندیشه در

حوزه‌های مختلف است. حضور استادان علوم اجتماعی و سیاسی در دانشگاه، به قصد دفاع یا سرنوشتی قدرت، دولت یا گروهی خاص نیست؛ این افراد دل سوخته فرآیند دستیابی به قدرت یا سرنوشتی از قدرت را مفهوم‌سازی می‌کنند. به عبارت دیگر، ایشان بیشتر نقش پسینی دارند تا پیشینی. به این پرسش که این افراد کجا و در چه سطحی نقش خود را به عنوان کنشگر سیاسی و اجتماعی بازی می‌کنند؟، می‌توان دو پاسخ داد: پاسخ اول آن‌که اصحاب اندیشه در دانشگاه، همین که جریان در حال وقوع را به خوبی مفهوم‌سازی کنند، کنشگری موثر و فعال خواهند بود. پاسخ دوم این است که برای ایفای نقشی جدی‌تر در وقایع، بهتر است به حزب و گروه سیاسی خود بروند و به عنوان کنشگر سیاسی و اجتماعی موثر باشند. از این لحاظ، نقش استادان علاقه‌مند به حوزه سیاسی و اجتماعی بسیار پیچیده و سخت است، زیرا از یک سو، در درون نهاد رسمی امکان کار سیاسی ندارند و از طرف دیگر، آنچه انجام می‌دهند، سیاسی به شمار می‌رود و مورد پسند نیست. به طور مثال اگر حاصل کار یک استاد دانشگاه در مورد یکی از حوادث اجتماعی جنبه انتقادی پیدا کند، به احتمال قریب به یقین گروه یا گروه‌هایی را خوش نخواهد آمد.

استادان دانشگاه‌های ایران، دچار چنین وضعیت دوگانه‌ای هستند؛ آنان ناظر وقایع و خواهان تبیین مفهومی و نظری آن‌ها هستند. این تبیین ممکن است به صورت آمار و ارقام یا در قالب‌های نظری باشد. از سوی دیگر، بعضی از استادان دانشگاه به گروه‌های سیاسی و حزبی وابستگی دارند و خارج از دانشگاه نیز به فعالیت می‌پردازند. گاهی اوقات، این دو کار و وظیفه با یکدیگر در هم می‌آمیزند و برای استاد و دانشگاه موجب دردسر می‌شوند. چنین موقعیت‌هایی کمتر به نفع استاد تمام می‌شود. استادان در نظام دانشگاهی در ایران، ضمن این‌که به تولید اندیشه و علم اقدام می‌کنند، باید شرایط مناسب برای آموزش و تربیت نسل آتی را هم فراهم کنند. نتیجه کار آن‌ها منشا تواناسازی افراد برای ورود به جامعه آتی است. دانشگاه باید مهارت‌های زندگی در محیط‌های مختلف را فراهم کند. این مهارت‌ها بر اساس تخصص و سطح توسعه‌یافتگی جامعه، قابل طرح و آموزش هستند. یک دانشجوی

فارغ‌التحصیل باید بتواند بر اساس سرمایه‌های متعددی که در اختیار دارد و مهارت‌هایی که کسب کرده است به تولید کار و حرفه اقدام کند. در اصل این دانشجو است که باید فضای کار را توسعه دهد، نه این که خود برای انجام کاری مورد گزینش قرار گیرد. اگر قرار بود او هم مانند افراد بدون مهارت به کار دعوت شود و ضمن حضور در کار آموزش ببیند، آن‌گاه چه تفاوتی بین فرد بدون تخصص و فرد متخصص وجود خواهد داشت؟

من در این نوشتار، با کسانی که تصور می‌کنند دانشگاه باید مرکز تولید تفکر و اندیشه سفارشی باشد، اعلام مخالفت می‌کنم (ظاهراً آن‌ها این باید را از توانایی و امکان دانشگاه در این باره اخذ کرده‌اند). گروهی مدعی‌اند دانشگاه باید در صورت صلاحدید، محل تخریب یا اصلاح نظام اجتماعی باشد. ممکن است گروهی از دانشگاه، انتظارات عجیب و غریب زیادی داشته باشند، ولی دانشگاه برای ایجاد بحران در جامعه تولید نشده است. دانشگاه برای تولید اعتدال از طریق تقویت اندیشه و علم و دانش فعالیت می‌کند. وقتی قرار است محصول کار دانشگاه تربیت افراد اهل منطق و استدلال و توجه به واقعیت‌های پیرامونی باشد پس این نهاد بیشتر محل و امکانی برای فرآیند اعتدالی مدرن شدن جامعه است تا مدرن شدن رادیکالی یا ضدیت رادیکال با مدرنیته. دانشگاه مانند دیگر نهادها و موسسات اجتماعی، وظایف خاصی دارد. نمی‌توان هر وظیفه‌ای را بر دانشگاه بار کرد. این وظایف خاص با توجه به امکانات و محدودیت‌های دانشگاه تعریف می‌شوند. وقتی بودجه دانشگاه به طور متمرکز از طرف دولت تامین می‌شود، دانشگاه باید به اجرای سیاست‌ها و خواسته‌های اعلام شده آن بپردازد و مجری سیاست‌های ابلاغیه‌ای و نه چیزی فراتر از آن باشد. این‌جاست که دانشگاه در ایران، با دانشگاه‌هایی که خصوصی و تابع بازار هستند متفاوت می‌شود؛ بازاری که تعیین‌کننده تعداد دانشجویان، مباحث و نوع تولیدات دانشگاه است.

با وجود این که دانشگاه در غرب از اهمیت خاصی برخوردار است، ولی تنها مرکز تصمیم‌گیری به لحاظ اندیشه‌ای و فکری و فنی به شمار نمی‌رود؛ دانشگاه هم به عنوان یکی از اجزای موثر، در این بستر نقش دارد. به همین سبب بارها دیده شده است در غرب،

با نگاهی اجمالی به وضعیت دانشگاه‌ها در کشورهای توسعه یافته می‌توان مدعی شد دانشگاه، مرکزی برای دانش، تفکر، تربیت متخصص و آموزش مهارت‌های مورد نیاز زندگی بهتر و بهره‌گیری از امکانات موجود در جهان معاصر است.

مراکز خارج از دانشگاه نیز در شکل‌گیری مباحث و اندیشه‌های جدید نقش حائز اهمیتی داشته‌اند. ظهور متفکران بزرگی که کسی در دانشگاه شنوای سخن آن‌ها نبود، ولی در گذر زمان مورد توجه دانشگاه قرار گرفتند، شواهدی بر این مدعا است. شواهد بسیاری در تاریخ تحول اندیشه‌ای غرب، نشان می‌دهند تنها دانشگاه از محوریت نوسازی فکری برخوردار نبوده و حوزه عمومی در این زمینه نقش بیشتری داشته است. مارکس، وبر، زیمل، پارسونز، هابرماس، فوکو و بسیاری از دیگر متفکران و بزرگان علوم انسانی و اجتماعی، در دانشگاه به جایی نرسیدند بلکه حوزه عمومی خارج از دانشگاه برای آن‌ها فضای رشد و اثرگذاری را فراهم ساخت. در چنین مواردی، دانشگاه از آن جهت که دارای ساختار، اهداف و وظایف خاصی است نمی‌تواند محل حضور افرادی باشد که اساساً با ساختارهای موجود موافق نیستند. البته طبیعتاً دانشگاه مانند هر نهادی برای بقای خود تلاش می‌کند. یکی از این تلاش‌ها حذف رقیب و اهمیت دادن به نیروها و شرایط درونی است. حاشیه‌ای بودن دانشگاه در ایجاد اندیشه نو و جدید در غرب، در مورد ایران هم صادق است.

در ایران هم بیشتر متفکران منتقد ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در خارج از دانشگاه مطرح شده‌اند و در نهایت با تغییر نسل، مورد توجه و علاقه قرار گرفته‌اند. ساختارهای سخت و بسته دانشگاه موجب می‌شود این افراد نتوانند در دانشگاه بمانند یا در آن رشد کنند. البته وظیفه کسانی که در دانشگاه مشغول به کارند، انجام وظایف محوله است. افرادی (اعم از استاد، پژوهشگر، کارمند و مدیر) که از سوی نظام اداری انتخاب شده‌اند، در قبال دریافت حقوق و امکانات، متعهد به انجام وظایفی خاص هستند. به این ترتیب همه کسانی که در درون نظام دانشگاهی کار می‌کنند، حکم کارمندان نظام را دارند. این موضوع با نگاهی به احکام کارگزینی و کارت‌شناسایی استادان قابل مشاهده است. در کارت‌شناسایی، به افراد شماره کارمندی داده شده و در ادامه آن با کمی تاخیر و به صورت حاشیه‌ای نوشته شده: مربی، استادیار، دانشیار یا استاد. کارت‌شناسایی معرف هویت کارمندی استادان دانشگاه تهران است. فرد صاحب کارت خود باید توضیح بدهد که استاد است یا یک کارمند اداری، البته اگر چنین فرصتی واقعا به وجود بیاید.

کارمند نظام اداری - دانشگاهی بودن، همه را متعهد به انجام وظایف تعریف شده می‌کند نه نوآوری و خلاقیت و طرحی جدید انداختن. حضور افرادی که قصد ناسازگاری با نظام اداری را دارند، نسبت به قواعد و قوانین بی‌نظر یا مخالف هستند یا سخن جدیدی دارند، به عبارت دیگر حضور متفکرانی که فراتر از کارمندان تعریف شده می‌اندیشند، در این مجموعه بی‌معنی است. به این ترتیب می‌توان فهمید که چرا دانشگاه نمی‌تواند برای افرادی چون شریعتی و مطهری امکانی فراهم کند و آن‌ها را در درون خود نگاه دارد. این افراد در خارج از دانشگاه مطرح می‌شوند و رشد می‌کنند و در نهایت بر ساختار جامعه تاثیر می‌گذارند. آنچه موجبات طرح این افراد و اندیشه‌های آنان را در دانشگاه ممکن می‌کند، نسلی است که بی‌نظر رشد کرده، نسبت به نظام اداری منتقد و آماده شنیدن سخن جدید است. این نسل جدید است که اندیشه شریعتی و مطهری را وارد نظام آموزشی و فرهنگی جامعه می‌کند. به عبارت دیگر، ورود این افسراد به نظام دانشگاهی، بیشتر امری فرهنگی است تا

علمی. در نتیجه تأثیر و حضور آنان، بیشتر فرهنگی می ماند تا علمی و اداری.

با وجود این که دانشگاه در درون نظام اجتماعی مدرن قرار دارد و به تربیت انسان متخصص می پردازد، در پی طرح مناقشات جدید فکری و علمی نیز هست. دانشگاه در ایران چه نوع مسائل، مناقشات و مواردی را طرح می کند؟ در دانشگاه های ایران، اصلی ترین مناقشه موجود تناسب بین علم و دین و فرهنگ و جامعه ایرانی است، زیرا اولین گروه از روشنفکران ایرانی در دانشگاه به تبیین رابطه علم جدید و فرهنگ ایرانی پرداخته اند. عده ای به دفاع از علم جدید و نقد فرهنگ با همه عناصر آن از قبیل سنت، دین و سابقه فرهنگی برآمدند و عده ای هم برای دفاع از دین و فرهنگ در ایران، به نفی علم و دانش جدید پرداختند. این مناقشه همچنان در دانشگاه های کشور وجود دارد و نیروهای موجود در دانشگاه را به دو طیف نوگراها و سنتی ها تبدیل کرده است. افزون بر این مناقشه پذیرش مسائل جاری در ایران نیز مطرح است. این که علوم مطرح در دانشگاه باید با شرایط و نیازهای جامعه (از نیازهای فنی گرفته تا انسانی) مرتبط باشند یا خیر نیز مناقشه دیگری است. دانشگاه از طریق توجه کردن به نوع رابطه بین علم و دین، علم و جامعه، سنت و مدرنیته جهان ایرانی و جهان غربی، توانسته است به شکل گیری فضای انتقادی در فرهنگ سیاست و اجتماع کمک کند. به عبارت دیگر، دانشگاه در ساختن فضای عمومی نیز موثر بوده است. این نوع مشارکت، وظیفه اصلی دانشگاه نیست بلکه نتیجه ناخواسته کار کرد دانشگاه در نظام اجتماعی ایران است.

در پیوند دادن دانشگاه با جامعه و توجه به مشکلات موجود در جامعه از طریق افراد و سازمان های مرتبط با دانشگاه، نیروهای متعددی دخیل بوده اند. در این باره به نقش سه نیرو اشاره می کنیم: روشنفکران، مدیران و روحانیون. هر یک از این سه نیرو به شکل های گوناگون در پیوند دادن دانشگاه با جامعه با همه اشکالاتی که در رفتار و دیدگاه هایشان وجود دارد، موثرند. روشنفکران، چون بیشتر فارغ التحصیل یکی از رشته های علوم در ایران یا خارج از کشورند و مخاطب اصلی شان نیز تحصیل کرده ها هستند توسط نسل واسط به دانشگاه مرتبط می شوند و مسائلی که مطرح

می کنند، وارد گفت و گوهای فکری و سیاسی دانشگاه می شود. مدیران از طریق نظام اداری با دانشگاه مرتبط می شوند. مدیرانی که داعیه نوسازی کشور را دارند، سعی می کنند با ارتباط با دانشگاهیان و فراهم کردن امکانات مناسب برای مشارکت آنان در برنامه های توسعه ای، ضمن آشنایی با مسائل و موضوعات مطرح در دانشگاه از مسائلی که برای دانشگاهیان مهم است، اطلاع یابند و نسبت به آن ها عکس العمل نشان دهند. این عکس العمل (مثبت یا منفی) به نوعی منشاء ارتباط با دانشگاهیان است. با توجه به شرایطی که پس از انقلاب فرهنگی در ایران به وجود آمده است، روحانیون بسیاری برای آموزش و فعالیت های فرهنگی و فکری و دینی و مدیریتی وارد دانشگاه شده اند. حضور این افراد منشاء آشنایی و ارتباط دانشگاهیان و روحانیون بوده است. هر چند در دوره انقلاب فرهنگی، بعضی از دانشجویان دانشگاه ها برای جلوگیری از اتلاف وقت یا بی علاقه شدن به علوم تجربی، فنی و علوم انسانی، به حوزه ها رفته اند و پس از دو دهه به افرادی صاحب نظر در حوزه و دانشگاه تبدیل شده اند، ولی دانشگاه بیشترین شانس را برای روحانیون داشته است. این وضعیت برای دانشگاه و حوزه یک شرایط استثنائی است. به عبارت دیگر، حضور روحانیون برای آموزش و فعالیت های فرهنگی و مدیریتی فرخنده است. چرا حضور روحانیت در دانشگاه را بد بدانیم؟

دانشگاهیان، به استثنای دوره انقلاب فرهنگی، به حوزه نرفتند، ولی روحانیون به هر دلیلی که به دانشگاه بیایند، حضوری مفید خواهند داشت. اگر یکی از نتایج وحدت حوزه و دانشگاه حضور بیشتر و راحت تر حوزویان در دانشگاه باشد، باید آن را غنیمت بدانیم. بهتر است کسانی در دانشگاه سخن از اسلام بگویند که اسلام را می شناسند، درباره آن مطالعه کرده اند و توانایی آموزش آن را دارند. این افراد بهتر از کسانی عمل می کنند که یا به خاطر ایمانشان از اسلام در دانشگاه دفاع می کنند یا این که با آموزش های از راه دور و شرکت در کلاس درس یک استاد دین، تصور می کنند اسلام شناس هستند و در دانشگاه دفاعی ناتمام از اسلام ارائه می کنند. وجود دروس اسلامی و متونی که توانایی آموزش آن ها معطوف به توانایی این افراد است، می تواند فضای آموزشی اسلامی را مفیدتر و امروزی تر کند.

در پایان تأکید می کنم دانشگاه ضمن این که یکی از نشانه های مدرنیته در ایران است، عامل تولید مناقشه درباره جهان مدرن و سنتی ایرانی نیز هست. چالش ها و مناقشه ها به طور مستقیم در دانشگاه و جامعه مطرح نمی شوند، بلکه روشنفکران خارج از دانشگاه، مدیران و استادان دانشگاه به دلیل فعالیت های اجتماعی و سیاسی و روحانیون به دلیل حضور و پیوستگی شان با نهاد دانشگاه در طرح این مناقشات موثر هستند. ضمن این که رسالت دانشگاه در عصر جدید پیش از هر چیز، آموزش و تربیت انسان مدرن است؛ دانشگاه استدلال عقلانی را آموزش می دهد، می گوشت دانش و بینش جدید را ارتقا دهد و فضایی برای نقد و بررسی فراهم کند. در این فضای نقد و بررسی است که افکار جدید طرح می شوند و مورد پذیرش قرار می گیرند. به همین دلیل دانشگاه در ایران، نمی تواند در بنو امر متعهد تولید فضای فرهنگی و سیاسی در دفاع یا نقد مدرنیته باشد، زیرا دانشگاه از طریق تربیت انسان آگاه به شرایط و منتقد می تواند جهان مدرن و شیوه نقد آن را بیافریند. از سوی دیگر، دانشجو و استاد کمتر می توانند کشمکش سیاسی باشند. همین افراد این نقش را در حوزه عمومی و به طور خاص در احزاب و اجتماعات مدنی بازی می کنند.

دانشگاهیان بیشتر بازیگران صحنه علم و اندیشه و تخصص اند تا بازیگران سناریوهای خاص حزبی. از این زاویه هم می توان گروه هایی را که اصرار دارند دانشگاهیان به عنوان عملی سیاسی و ایدئولوژیک نظریه سازی کنند، نقد کرد و هم کسانی را که توقع رفتاری واحد و کلیشه ای از استاد و دانشجو دارند، مورد انتقاد قرار داد. دانشگاه در صورتی می تواند برای جامعه مفید باشد که فارغ از هر نوع فشار و انتظار به کار خود که تولید علم و دانش و تربیت انسان مدرن است، بپردازد. این انتظار دور از ذهن نیست. به امید روزی که دانشگاه بتواند بدون ترس و دلهره و واهمه از قدرت، به کار اصلی خود که تلاش در عرصه علم و دانش است، بپردازد. به انتظار روزی که جنجال های دانشگاه به جای آن که برای نفی علم و دانش به نام بومی کردن و نظریه پردازی باشد، برای تحقق علم انجام پذیرد.

* استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران